

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که یکی از ادله‌ی مهم قائلین به جواز تقلید ابتدایی میّت استصحاب است، که دیروز بیان استصحاب را عرض کردیم و چند اشکالی را که بر این استصحاب وارد شده متعرض شدیم، اما چون بیان این استصحاب، خودش دافع بسیاری از اشکالاتی است که بر این استصحاب وارد شده، لذا باز مجدداً بیان استصحاب را عرض می‌کنیم.

بیان دلیل استصحاب بر جواز تقلید ابتدایی از میت

بیان استصحاب این بود که «رأی المجتهد كان حجةً علي كل مكلفٍ»، مستصحب به عنوان يك قضيه‌ی حقیقیه این چنین است که زمانی که مجتهد حيّ بود و فتوا می‌داد، آن فتوای مجتهد بر هر مکلفی حجت بود، یعنی مستصحب به عنوان يك قضيه‌ی خارجی نیست، که بگوییم: رأی مجتهد حجت بر مکلفین موجود در زمان مجتهد است، که اگر اینطور بگوییم، روشن است که نمی‌توانیم استصحاب کنیم، چون موضوع تغییر کرده است، مثل این که بگوییم: «كانت العدالة ثابتةً لزيد»، حال شك می‌کنیم که آن عدالتی که برای زيد ثابت است، آیا برای عمرو هست یا نه؟ قابلیت استصحاب در اینجا وجود ندارد.

کسانی که در بحث تقلید میّت به استصحاب تمسک کرده‌اند، مستصحب را يك قضيه‌ی خارجی قرار نداده‌اند، بلکه مستصحب يك قضيه‌ی حقیقیه است، یعنی موضوع حجّیت فتوای مجتهد است، که هم شامل مکلفین موجود در زمان خود مجتهد و هم شامل مکلفینی که در آینده می‌آیند می‌شود.

پس مستصحب به عنوان يك قضيه‌ی حقیقیه است، لذا این شخصی که الآن به دنیا آمده و بالغ شده، می‌خواهد به مجتهدی که صد سال پیش فتوایی را داده رجوع کند، می‌گوید: زمانی که این فتوا از آن مجتهد صادر شد، در همان زمان برای من حجّت بود، حال که حیات آن مجتهد زائل شده، آیا آن فتوا که حدوداً برای من حجّت بود، الآن هم که حیات زائل شده، باز آن فتوا حجّیتش برای من باقی است یا نه؟

به عبارت دیگر این را به عنوان تشبیه عرض می‌کنیم که این زیدی که در زمان مجتهد بالغ بوده و به او رجوع کرده، بعد از آنکه مجتهدش از دنیا می‌رود، چه استصحابی می‌کند؟ می‌گوید فتوای مجتهد «كان حجةً عليّ»، الآن که از دنیا رفته شك می‌کنم که حجّیتش باقی است یا نه؟ بقاء حجیت را استصحاب می‌کنم.

حال کسی که صد سال بعد هم می‌آید، از این جهت مثل این است، یعنی باید بگوید: آن فتوای مجتهد، صد سال پیش در حین

حدوث، «كان حجة علي»، نمی‌دانم بعد از آن که مُرد این حجیت از بین رفت یا نه؟ بقاء حجیت را استصحاب کنیم.

اشکال مرحوم خوئی(ره) بر این استصحاب

مرحوم خوئی(قدس سره) به این استصحاب اشکال کرده و فرموده‌اند: اگر از چهار مطلب صرف نظر کنیم، که چهار مطلب را دیروز گفته و توضیح دادیم، این استصحاب در اینجا دچار اشکال و مشکل است.

اولاً مشکلی که این است که این مستصحب یک قضیه‌ی حقیقیه است، شما می‌خواهید حجیت را استصحاب کنید، اما این حجیت مستصحب از این دو شق خارج نیست، که هر دو هم اشکال دارد؛ یا اینکه این حجیت مستصحب، حجیت فعلیه است یا اینکه مراد از این حجیت مستصحب حجیت انشائی است.

اگر مراد حجیت فعلیه باشد، در اینجا یقین به عدم حدوثش داریم، برای اینکه در فعلیت احکام؛ چه احکام تکلیفیه و چه احکام وضعیه، فعلیت حکم به فعلیت موضوع است، که تا موضوع به مرحله‌ی فعلیت نرسد، حکمی به فعلیت نمی‌رسد و تا استطاعت به مرحله‌ی فعلیت نرسد، وجوب فعلی حج نداریم.

این کسی که صد سال بعد می‌آید و در زمان صدور فتوای مجتهد نبوده است، یقین داریم که حجیت در حق او فعلی نبوده، که در استصحاب هم یقین سابق می‌خواهید، یعنی یقین به حجیت فعلیه، در حالی که برخلافش یقین دارید، یعنی به عدم حجیت فعلیه یقین داریم، چون این آدم آن زمان نبوده، نمی‌توانید بگویید که این فتوای مجتهد در زمانی که صادر شد، حجت فعلی بر آن کسی است که می‌خواهد صد سال بعد به دنیا بیاید.

اما اگر مراد حجیت انشائی باشد، این هم قابل استصحاب نیست، چون «لا یقین بثبوتها»، برای اینکه شک برمی‌گردد به اینکه آیا این حجیتی که از اول انشاء شد، مختص به حی مدرک مجتهد بود؟ و یا این حجیت اعم است، یعنی هم شامل حی و هم شامل آینده می‌شود، که چون در سعه و ضیق حجیت انشائی شک داریم، لذا یقین به ثبوت نداریم، لذا فرموده: «لا مجال لاستصحاب الحجية الانشائية» و «لا مجال لاستصحاب الحجية الفعلية»، پس در نتیجه در اینجا به طور کلی استصحاب نداریم.

نقد و بررسی این اشکال مرحوم خوئی(ره)

در اینجا از این اشکال چند جواب عنوان کرده‌اند:

جواب اول که خود ما عرض می‌کنیم و در کلمات این را ندیدیم، این است که حجیت فعلیه را کنار می‌گذاریم و با جنابعالی در حجیت انشائی بحث می‌کنیم، که مگر نگفتیم که فرضمان این است که مستصحب یک قضیه‌ی حقیقیه است، لذا معنای آن این است که این حجیت انشائی «ثابته للموجود في زمن المجتهد و للمعدوم»، وقتی شما می‌گویید: این قضیه حقیقیه است، به این معناست که برای همه اینها ثابت است، پس نسبت به معدومی هم که در آینده می‌آید، یقین به ثبوت حجیت انشائی در حق او داریم.

اگر ایشان بفرمایند که در سعه و ضیق از راه دیگری اشکال می‌کنیم، بلکه قضیه‌ی حقیقیه است، اما نمی‌دانیم که آیا حجیت تا زمانی است که خود مجتهد باقی است یا اینکه حیات مجتهد در این حجیت دخالت ندارد؟

تا به حال مسئله را روی موضوع برده و می‌گفتیم: موضوع اعم از مقدرة الوجود و محققة الوجود است، اصلاً این تعبیر زیاد در

تعبیرات مرحوم نائینی (ره) هم وجود دارد که موضوع در قضایای حقیقه اعم از مصادیق محققه الوجود و مقدرة الوجود است.

حال ایشان فرموده: این را کنار بگذاریم و روی خود فتوای مجتهد بگوئیم که از اول نمی‌دانیم که حجیت فتوای مجتهد مشروط به زمان حیاتش هست؟ و قضیه حقیقه تا زمانی است که حیات دارد، یا اینکه حیات دخالتی ندارد و بعد از آنکه موت عارض شد، در اینجا می‌گوییم این هم حجیت دارد!

اگر بفرمایند که شک در سعه و ضیق از این جهت خود مجتهد است، نه از جهت موضوع و مکلف، که آیا دایره‌اش محدود به حیات است یا بعد از حیات هم می‌توانیم استصحاب کنیم؟ خوب در هر استصحابی این شک وجود دارد، بالأخره چیزی منشأ شک می‌شود.

مثلاً وقتی می‌گویید که زید دیروز عادل بوده، اما امروز نمی‌دانم که عادل هست یا نه؟ می‌گوییم: منشأ شک‌تان چیست؟ بالأخره يك چیزی منشأ شک هست، اصلاً همه‌ی شک ما در اینجا متمرکز در این است که با استصحاب می‌خواهیم بگوئیم: حیات دخالتی ندارد و این رأی مجتهد، همان طور که در حین صدورش علی‌کل مکلف حجیت داشت، بعد از اینکه مجتهد هم از دنیا رفت، علی‌کل مکلف حجیت دارد و قائلین به جواز تقلید ابتدایی میت به این بیان و به این استصحاب استدلال کرده‌اند.

لذا اگر آن جهت مقصودشان باشد، با فرضی که گفتیم: این قضیه حقیقه است، سازگاری ندارد و اگر از نظر سعه و ضیق در خود مجتهد بخواهند مطرح کنند، که این هم عرض کردیم که اصلاً این منشأ شک در استصحاب است و نمی‌تواند مانع شود.

کسانی که در شک در مقتضی، استصحاب را جاری ندانسته‌اند، گفته‌اند: آنچه می‌دانیم این است که در زمانی که مجتهد حیات دارد، اقتضای حجیت هست، بعد از حیات هم آیا این اقتضاء هست یا نه؟ کسانی مثل مرحوم شیخ انصاری (ره) که تنها در شک در رافع استصحاب را جاری می‌داند، در شک در مقتضی جاری نمی‌داند، اینجا می‌تواند بفرماید که این شک، شک در مقتضی می‌شود که استصحاب جاری نیست، منتها این يك بحث مبنایی است و مشهور گفته‌اند: در جریان استصحاب، بین شک در رافع و شک در مقتضی فرقی نمی‌کند.

جواب دوم

جواب دوم این است که اصلاً در حجیت استصحاب کاری به وجود موضوع نداریم، تقسیم قضیه به خارجی و حقیقه، تقسیم حکم به فعلی و انشائی با توجه به موضوع که عبارت از مکلف است می‌باشد، در اینجا اصلاً کاری به مکلف نداریم و با قطع نظر از اینکه مکلفی در خارج داشته باشیم، می‌گوییم: رأی این مجتهد، به عنوان «أنه مجتهد»، از جهت شرعی اعتبار داشته است، حال می‌خواهیم ببینیم که بعد از اینکه موت عارض شد، با عروض موت این اعتبار شرعی از بین می‌رود یا نه؟ استصحاب می‌کنیم و اصلاً به اینکه قضیه خارجی است یا حقیقه کاری نداریم.

گاهی می‌خواهیم حجیت رای مجتهد را برای عمرو استصحاب کنیم، که دو موضوع است، می‌گوییم: قضیه باید حقیقه باشد، تا بتوانیم برای خود عمرو استصحاب کنیم، این عیبی ندارد، ولی همه اینها در فرضی است که دو عنوان مستصحب باشد، حجیت «لمن»؟ برای چه کسی حجیت داشته باشد؟

اما اگر بگوئیم: به این «لمن» کار نداریم، بلکه می‌خواهیم بگوئیم: مثلاً نماز جمعه در زمان حضور، به یکی از حجج شرعی واجب بوده، که استصحاب وجوب نماز جمعه را همه جاری می‌کنند، منتها بعد گفته‌اند: دلیل مخالف دارد، ولی در جریان استصحاب اشکال نکرده‌اند.

در آنجا نگفته‌اند: «کانت واجبه للموجودین» در زمان ائمه یا اعم از موجودین و معدومین، هیچ وقت چنین بحثی مطرح نمی‌شود، در اینجا هم همین طور.

در اینجا هم نفس اینکه رأی و فتوای مجتهد حجیت دارد به حجج شرعیه ثابت شده، می‌خواهیم بگوییم که با عروض موت، آیا این حجیت فی نفسه از بین می‌رود یا نه؟ استصحاب بقاء می‌کنیم.

بنابراین به ذهن می‌رسد که این اشکال مرحوم آقای خوئی (قدس سره الشریف) اشکال واردی نیست.

اشکال مرحوم آخوند(ره) بر این استصحاب

اشکال سوم را مرحوم آخوند(ره) در کفایه عنوان کرده، که یکی از شرایط استصحاب این است که موضوع عرفاً باقی باشد، در عرف کسی که از دنیا می‌رود، به زوال حیات رأی و اعتقادش هم زائل می‌گردد، وقتی کسی از دنیا رفت می‌گویند: «لا رأی له»، عرفاً رأیش باقی نمی‌ماند، لذا در اینجا کسی که از دنیا می‌رود، رأی ندارد تا بخواهید آن رأی را استصحاب کنید.

این اشکال را مرحوم آخوند(ره) کرده‌اند و در ضمن اشکال فرموده‌اند که: اگر کسی ادعا کند که موضوع حجیت، مجرد حدوث فتوای مجتهد است، چطور می‌تواند این حرف را بزند؟ در حالی که گفته‌اید که اگر برای مجتهدی تبدل رأی، جنون یا پیری عارض شد، دیگر آن رأیش به درد نمی‌خورد. اینها کاشف از این است که موضوع حجیت، مجرد حدوث نیست، هم حدوث و هم بقاء، هر دو باید باشد، در اینجا هم همین طور است، که وقتی موت عارض می‌شود، دیگر رأی ندارد، لذا موضوع عوض می‌شود و نمی‌توانیم استصحاب را در اینجا جاری کنیم.

نقد و بررسی مرحوم حکیم(ره) بر اشکال مرحوم آخوند(ره)

در اینجا هم در حواشی کفایه و هم بزرگانی مثل امام و آقای حکیم(رضوان الله علیهما)، در مستمسک جواب‌های مختلفی را از این اشکال مرحوم آخوند(ره) ذکر کرده‌اند.

آقای حکیم(ره) در مستمسک تقریباً به این شواهدی که مرحوم آخوند(ره) برای اینکه موضوع حجیت، حدوث و بقاء است آورده به اینکه همان طور که در جنون، پیری، نقصان عقل یا تبدل رأی گفته‌اید: رأی اولش به درد نمی‌خورد، اشکال کرده و فرموده: در این مواردی که بیان کرده‌اید اجماع قائم است، یعنی اجماع قائم است که اگر بر مجتهدی جنون یا پیری عارض شد، رأیش دیگر اعتباری ندارد، ولی در مسئله تقلید میّت که آیا موت مانع از حجیت هست یا نه؟ محل خلاف است و در اینجا اجماع نداریم.

بعد فرموده‌اند: به نظر ما فتوای مجتهد مثل شهادت شاهد است، اگر شاهدی در محکمه شهادت داد و قبل از آنکه قاضی حکم صادر کند مُرد، آیا دیگر شهادتش اعتباری ندارد؟ قاضی بر طبق شهادت او نمی‌تواند حکم دهد؟ حال فتوای مجتهد هم مثل شهادت شاهد است.

بعد در آخر فرموده: این احتمال را می‌دهیم و این احتمال رافعی ندارد که موضوع برای حجیت، مجرد حدوث رأی مجتهد است، همین مقدار که احتمال می‌دهیم و در بقاء شك می‌کنیم، بقاءش را استصحاب می‌کنیم.

به نظر می‌رسد که این جواب، جواب تامی نیست، اولاً اصل فرمایش مرحوم آخوند(ره) این است که فرموده: در استصحاب موضوع باید عرفاً باقی بماند، اما در ما نحن فیه عقلاً باقی است، کسی که رأیش را بیان کرده و از دنیا رفته، عقل می‌گوید: رأیش باطل نیست، ولی عرفاً موضوعی باقی نمانده است، که مرحوم حکیم(ره) از آن جواب نداده‌اند.

اشکال دوم این است که در باب شهادت که می‌گوییم: شهادت شاهد حجیت دارد، درست است که اگر شاهدی در محکمه شهادت داد و بعد مُرد، حجیت شهادتش در اینجا از بین نمی‌رود، اما اینکه خواهیم فتوا را به آنجا قیاس کنیم، تازه اول دعوا است و مجرد قیاس برای ما کافی نیست.

اشکال سوم این است که در استصحاب مگر یقین سابق نمی‌خواهیم، اما مرحوم حکیم(ره) فرموده: احتمال می‌دهیم که حدوث رأی مجتهد برای حجیت کافی است، که با احتمال می‌توانیم مستصحاب درست کنیم.

اصلاً تصریح کرده و فرموده: «و بالجملة: احتمال حجة الرأي بحدوثه إلى الأبد لا رافع له»، احتمال حجیت رأی مجتهد، به مجرد حدوثش، الی الابد این رأی حجیت دارد و این احتمال رافعی ندارد، «فلا مانع من الاستصحاب.»، که این احتمال را در اینجا مستصحاب قرار می‌دهیم، در حالی که اول باید اثبات کنید که موضوع حجیت مجرد حدوث است، بعد بگوییم که حال که مُرد شك می‌کنیم که حجیت از بین رفت یا نه؟ تا استصحاب کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين